

دست ها را برای انتخاب باز بگذاریم^۱

توماس هیلاند اریکسون (۱)

ترجمه‌ی زهرا حامدی

فعالیت‌های افراطی و به دور از تعقل انسان، تنوع فرهنگی و زیستی را کاهش داده است. در این برهه وظیفه‌ی ما حفاظت از جایگزین‌های رو به کاهش است.

وجه شباهت میان هشدارهای زیست شناسان و انسان شناسان در زمینه‌ی کاهش تنوع زیستی و نیز کاهش تنوع فرهنگی شایان توجه است. در هر دو مورد، مدرنیته – به عبارتی گلوبالیسم – عامل اصلی استیصال است. این مسیر دوگانه، ارزش پیگیری دارد چرا که دلایل اصلی فقر تنوع، در هر دو مورد یکسان به نظر می‌رسد. علاوه بر این، کاهش تنوع، چه فرهنگی و چه زیستی، می‌تواند به عنوان یک نمود واحد در نظر گرفته شود: جهان در حال یکسان شدن است؛ مسیری به سوی تقلیل پیچیدگی و کاهش گزینه‌های موجود. این مسائل به تازگی مطرح نشده‌اند. در کتاب درسی در دهه‌ی ۱۹۸۰، نوشته‌ی راجر ام کیزینگ^۲، به نام *انسان‌شناسی فرهنگی: دیدگاه معاصر*^۳ (۱۹۷۶)، نام یکی از فصل‌های پایانی «پاسخ به فاجعه» است. در آنجا به اثرات مداخله‌ای دولت و گسترش سرمایه‌داری بر جوامع کوچک می‌پردازد. کیزینگ از اولین کسانی بود که زنگ خطر را به صدا درآورد؛ در اوایل سال ۱۸۳۹، جیمز کاولز پریچارد^۴ به منظور ایراد سخنانی برای انجمن بریتانیایی در حیطة‌ی پیشرفت علم، از گستردگی‌های اخیر «پیشرفت استعمار» و تأثیرات مضر آن بر فرهنگ‌های محلی صحبت کرد.

وی نتیجه گرفت: تعداد زیادی از مشکلات عجیب در فیزیولوژی که نشان دهنده‌ی تاریخ گونه‌ها و قوانین تکثیر آنها هستند، تا به امروز ناقص باقی مانده و حل نشده‌اند. روانشناسی این نژادهای [بومی] به شیوه‌ای روشنگرانه مطالعه نشده است؛ با این حال وجود میلی برای تکمیل تاریخ طبیعت و فلسفه‌ی ذهن انسان، علت این پیگیری است. چگونه می‌توان به این امر دست یافت، در حالی که بسیاری از قبیله‌ها منقرض شده‌اند و همراه آن تفکراتشان نیز نابود شده‌است؟

در حیطة‌ی تنوع زیستی، نگرانی‌های مشابه مشوقی برای روشنفکران و کاشفان در جهت ایجاد پارک‌های ملی در قرن نوزدهم بود. با نگاه کردن به طبیعت نه به عنوان رقیبی که باید بر آن غلبه کرد، بلکه به عنوان گنجینه‌ای که باید گرامی داشت، طیف وسیعی از شهروندان درگیر – در ایالات متحده شامل جورج کاتلین^۵،

¹Keeping our options open

^۲ Roger M Keesing

^۳ Cultural Anthropology Contemporary Perspective

^۴ James Cowls Prichard

^۵George Catlin

هنری دیوید ثورو^۱، جان مویر^۲ و آبراهام لینکلن^۳ - طبیعت بکر را میراثی ارزشمند می‌دیدند که نیازمند حفاظت فعال است.

از زمان آغاز جنبش محیط‌زیستی و به موازات آن ترسی که در میان انسان‌شناسان اولیه برای مستندسازی «فرهنگ‌های محو شده» حضور دارد، ردپای انسان و همگن‌سازی فرهنگی جهانی به‌طور چشمگیری سرعت گرفته است. هم از نظر تنوع زیستی و هم تنوع فرهنگی، تهدیدها در حال حاضر عظیم و شوم هستند. علل اصلی، گسترش نیروهای دولتی و بازار است و نتیجه را می‌توان در هر دو مورد به عنوان از دست دادن انعطاف‌پذیری توصیف کرد. هرگاه یک گونه حشره ناپدید شود یا زبانی آخرین فرد بومی خود را از دست بدهد، گزینه‌های زیست زمین یک قدم به نابودی نزدیک‌تر می‌شود.

یک چارچوب مفید برای درک این فرآیندهای مرتبط که به سمت ساده‌سازی و همگن‌سازی هستند - یعنی در جهت از دست دادن گزینه‌ها - در حوزه نوظهور بوم‌شناسی زیستی^۴ ارائه شده است که زیست‌کره - انسانی و همچنین غیرانسانی - را به‌عنوان نیم‌کره می‌بیند. تعریف یک سیستم ارتباطی بدین صورت است: تبادل مداوم و مستمر علائم. همان‌طور که از نامش پیداست، بوم‌شناسی زیستی راهی برای تفسیر و مطالعه طبیعت، فرهنگ و درهم‌تنیدگی‌های متقابل آن‌ها با خواندن روشی است که ارگانسیم‌ها چگونه بر یکدیگر از طریق یک فرآیند ارتباطی مداوم تأثیر می‌گذارند، ارائه می‌کند.

اجازه دهید با در نظر گرفتن کاهش انعطاف‌پذیری شروع کنیم، که به تبعیت از متفکر و بوم‌شناس گروگری بیتسون^۵، به عنوان عامل بالقوه‌ی مستقل برای تغییر بیان می‌شود. بیش از ۴۰۰۰ گونه سیب زمینی در رشته کوه‌های آند وجود دارد، اما تنها بخش کوچکی از تعداد کل گونه‌ها در مقیاس بزرگ کشت می‌شود. همان‌طور که انسان‌شناسی پایدار (۲۰۱۷) بیان می‌کند، از ۳۵۰۰۰۰ گونه گیاهی شناسایی شده در سطح جهان، تنها ۷۰۰۰ گونه توسط انسان به عنوان غذا استفاده شده است. در عصر آنتروپوسن^۶ امروزه، ۷۵ درصد غذای مصرفی انسان فقط از ۱۲ محصول و پنج گونه حیوانی تشکیل شده است. اگر یک یا دو تا از آنها شکست بخورند، نتیجه ممکن است بحران یا قحطی باشد. اگر در عوض سرمایه‌گذاری را به‌طور گسترده و یکنواخت توزیع می‌کردیم، با ریسک کمتری مواجه بودیم. کشاورزی که کمی ذرت، مقداری حبوبات و برخی تکمه‌ها را پرورش می‌دهد، گزینه‌های بیشتری نسبت به کشاورزی دارد که به یک فرآورد نقدینه‌ساز وابسته است.

تنوع ژنتیکی در بسیاری از محصولات غذایی به منظور افزایش بهره‌وری به‌طور عمدی کاهش یافته است. منطق مزرعه از نظر اقتصادی سودآور است و می‌تواند برای فقرا، حداقل در کوتاه مدت، برکت داشته باشد،

²Henry David Thoreau

³John Muir

⁴Abraham Lincoln

⁵biosemiotic

¹ Gregory Bateson

^۶ Anthropocene: یک واحد غیر رسمی از سلسله زمان‌های زمین‌شناسی است که برای توصیف آخرین دوره در تاریخ زمین استفاده می‌شود، زمانی که فعالیت‌های انسانی شروع به تأثیر قابل توجهی بر آب و هوا و اکوسیستم سیاره کرد.

اما دارای اثرات جانبی زیست محیطی شناخته شده و ناشناخته و همچنین کاهش دامنه‌ی گزینه‌ها برای آینده است. در مورد فرهنگ و زبان، ممکن است کسی ادعا کند که اگر همه انگلیسی یاد بگیرند، همه‌ی ما می‌توانیم با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم، اما مسائلی نیز وجود خواهند داشت که برای همیشه ناگفته باقی می‌ماند. زبان مانند اکوسیستم مزارع تک محصولی سازمان‌یافته شده است. مادامی که اکوسیستم جنگل‌های بارانی نابود شوند، معادل‌های زبانی نیز در امتداد همان خطوط تکامل یافته، به فراموشی سپرده خواهند شد.

این نقطه‌ای است که بوم‌شناسی زیستی می‌تواند برخی از جنبه‌های اساسی و نگران‌کننده جهان معاصر را روشن کند. جسر هافمایر^۱ (۱۹۴۲-۲۰۱۹) زیست‌شناس پیشگام، مفاهیم مفیدی را مطرح کرد. او از فیلسوف چارلز سندرز پیرس^۲، بنیانگذار نشانه‌شناسی (سمیوتیک)، و همچنین از بیتسون الهام گرفت. هافمایر دارای مدرک بیوشیمی بود، به عنوان زیست‌شناس در دانشگاه کپنهاگ کار کرده و با فیلسوفان، دانشمندان ادبی و دانشمندان علوم اجتماعی همکاری می‌کرد. اولین کتاب او به زبان انگلیسی، *نشانه‌های معنا در جهان*^۳ (۱۹۹۶)، بوم‌شناسی زیستی را به عنوان رویکردی علمی در سیستم‌های زنده توضیح می‌دهد که روابط در طبیعت را به عنوان نمادی از نشانه‌ها تفسیر می‌کند. این روش همان روشی است که نویسنده و نشانه‌شناس ایتالیایی اومبرتو اکو^۴ در مقاله‌ی مشهور خود «تفکر لامبار»^۵ (۱۹۸۶) در مورد شلوار جین آبی به‌عنوان نیروگاه نشانه‌شناختی که مملو از نشانه‌هایی است که برخی به اطراف معطوف می‌شوند، برخی به طور ناگواری عمیقاً با آن ارتباط برقرار می‌کنند.

پس از خواندن اکو، غیرممکن است که یک شلوار جین را صرفاً یک لباس ببینیم. و با خواندن هافمایر، دیگر نمی‌توانید به یک درختچه معمولی نگاه کنید، بدون اینکه مراقب حشرات زیر درختان و ساختار شاخه‌ها و برگ‌های آن باشید.

بوم‌شناسی زیستی، تکامل‌گرایی داروینی را رد نمی‌کند، بلکه ارتباطات و پیوند را به جای رقابت و مبارزه مورد مطالعه قرار می‌دهد. هنگامی که روباه از وجود یک خرگوش در نزدیکی خود آگاه می‌شود، واکنش و حمله‌نهایی او بخشی از یک زنجیره نشانه‌شناختی که شامل این زنجیره جهیدن خرگوش و نشانه‌هایی است که توسط محیط فیزیکی مانند مکان‌های مخفی است. هافمایر از اصطلاح «هماهنگی نشانه‌شناختی» استفاده می‌کند تا نشان دهد چگونه محیط اطراف، مشوق‌ها و محدودیت‌هایی برای موجودات ایجاد می‌کند. همان‌طور که ورودی‌های فکری از بخش‌های غیرمنتظره به ما امکان می‌دهد متفاوت فکر کنیم، یک موجود زنده - خواه یک حلزون یا شامپانزه - ممکن است با توجه به گزینه‌هایی که محیط اطرافش ارائه می‌کند، شکوفا یا پژمرده شود.

^۱Jesper Hoffmeyer

^۳ Charles Sanders Peirce

^۴ Meaning in the Universe

^۱Umberto Eco

^۲Lumbar Thought

هافمایر در یکی از معتبرترین اظهارات خود گفت: «آزادی نشانه‌شناختی را می‌توان در واقع به عنوان تنها مولفه‌ای که بدون تردید در طول فرآیند تکاملی نمو فزاینده‌ای نشان داده است، مشخص کرد.» منظور او چه بود؟

هر موجودی دارای درجه خاصی از آزادی نشانه‌شناختی است، به این معنی که توانایی انجام کاری متفاوت را دارد. یک گیاه می‌تواند به سمت نور خورشید متمایل شود یا ریشه‌هایش را به سمت مغذی‌ترین و پرآب‌ترین خاک هدایت کند، یا می‌تواند به نشانه‌های اطرافش واکنش متفاوتی نشان دهد. سگ می‌تواند با صاحبش بازی کند و وانمود کند که او را گاز می‌گیرد. به عبارت دیگر، قادر به برقراری فرا ارتباط است، و علامت می‌دهد: هی، ببین، این بازی است، من فقط شوخی می‌کنم. رابطه بین انسان و سگ آزادی نشانه‌شناختی بیشتری را نمایان می‌کند - جایگزین‌ها، انعطاف‌پذیری، عمق یا تفاوت‌های ظریف بیشتر در معنا - نسبت به رابطه بین درخت کاج و بوته‌های زغال اخته که در زیر آن رشد می‌کنند، اگرچه در مورد دوم نیز تبادل نشانه‌ها دیده می‌شود.

بنابراین هافمایر یک فرآیند تکاملی را به سمت پیچیدگی بیشتر توصیف می‌کند: ارتباطات بیشتر، روابط بیشتر، جنگل متراکم‌تری از نشانه‌ها با محتوای بیشتر در چندین سطح ایجاد می‌کند. این توسعه نتیجه تخصص است، نیازمند جایگاه‌های خالی در اکوسیستم‌هایی است که به طور فزاینده شلوغ می‌شوند. در قلمرو فرهنگ، تنوع بسیار زیاد در زبان، آداب و رسوم، فن‌آوری، کیهان‌شناسی و خویشاوندی که امروزه هنوز می‌توان شاهد آن بود، نتیجه‌ی فرآیند تمایز تدریجی فرهنگی است که بلافاصله پس از ظهور انسان مدرن در حدود ۲۰۰۰۰۰ سال پیش آغاز شد.

بوم‌شناسی زیستی این امکان را فراهم می‌کند که تمایزات متعارف بین ذهن و ماده، انسان و غیرانسان، و خودآگاه و ناخودآگاه را که برای قرن‌ها مشخصه‌ی تفکر غربی بوده است، پاک کند. آنچه اهمیت دارد این است که «میان» موجودات چه چیزی در جریان است و چه اتفاق می‌افتد، نه آنچه درون آنهاست. مطالعه‌ی هر شکلی از زندگی، از شبکه‌های میکوریزی گرفته که قارچ‌ها و گیاهان را به هم متصل می‌کند تا یک رساله فلسفی، با استفاده از همان جعبه ابزار ممکن است. زمانی که اثرات آن‌تروپوسن در حال دگرگون کردن زندگی روی این سیاره - چه انسانی و چه غیرانسانی - با سرعتی شگفت‌انگیز است، راه‌حل صحیح این نیست که در این برهه‌ی تاریخی نادیده گرفته شود.

سؤال مهم این است که آیا روند به سوی آزادی نشانه‌شناختی بیشتر ادامه می‌یابد یا اینکه نیروهای جهانی‌سازی در حال حاضر به کاهش آن منجر می‌شوند؟ اجازه دهید چند نمونه را در نظر بگیریم که به نظر می‌رسد نشان دهنده از دست دادن چشمگیر تنوع و آزادی نشانه‌شناختی است.

چند سال پیش با انجام کار میدانی مردم‌شناسی در کوئینزلند مرکزی، عصر هنگام در یک فعالیت محبوب شرکت کردم که خانواده‌ها، بازنشستگان و سایر شهروندان درگیر را در محلی که به عنوان شکار وزغ شناخته می‌شود و تبلیغات آنلاین آن با یک بازی شاد اقتباس شده از فیلم شکارچیان ارواح^۱ همراه است، استخدام

¹Ghostbusters

می‌کرد. در دهه‌های پس از معرفی وزغ نیشکر^۱ به ایالت در دهه ۱۹۳۰، این وزغ به سرعت با چنین پیامدهای زیست محیطی وحشتناکی روبه‌رو شد که داوطلبان و سازمان‌های غیردولتی هر هفته برای جمع‌آوری وزغ‌ها بسیج می‌شوند که متعاقباً بر اثر یخ‌زدگی کشته می‌شدند. وزغ‌ها راکد، لزج و دارای غدد سمی هستند. شرکت کنندگان به یک جفت دستکش و یک گونی مجهز هستند. صرف نظر از مهارت و پشتکار وزغ شکارکننده‌ها، این فعالیت تقریباً هیچ کمکی به تغییر تأثیر وزغ عصایی بر اکوسیستم نمی‌کند، اما حداقل این احساس را برای فعالان ایجاد می‌کند که برای نجات اکولوژی منحصربه‌فرد و شکننده کوئینزلند تلاش می‌کنند.



وزغ نیشکر جثه‌ی بزرگی دارد و سریع تولید مثل می‌کند و نسبت به سایر دوزیستان در محیط خشکی مقاوم‌تر است. از هاوایی به استرالیا آورده شد، از آنجایی که از آمریکای مرکزی وارد شد، و وظیفه کنترل یک سوسک شرور با طعم نیشکر (همچنین یک گونه وارداتی) را به عهده گرفت. وزغ هرگز برای مزارع قند آماده نشد و تقریباً بلافاصله شروع به حرکت کرد، گونه‌های دیگر را جابجا کرد و به بی‌ثباتی زیست‌محیطی کمک کرد. به دلیل غدد سمی آن، شکارچینی که آن را می‌خورند معمولاً می‌میرند. وزغ با سرعتی در حدود ۴۰ کیلومتر (۲۵ مایل) در سال به سمت غرب پخش می‌شود. حدود یک دهه پیش، از مرز به استرالیا غربی گذشت، اگرچه هنوز با کوئینزلند مرتبط است. پیش از مسابقات سالانه راگی ایالت اورجین، برخی از کوئینزلندرها یک بار از تیم نیو ساوت ولز با عنوان "سوسک" خطاب کردند و همسایگان جنوبی آنها بلافاصله با لقب "وزغ عصایی" به کوئینزلندرز تلافی کردند.

این موضوع به چه صورت به بوم‌شناسی زیستی مرتبط است؟ گسترش وزغ نیشکر سمی انعطاف‌پذیری، تنوع و گزینه‌های موجود برای اکوسیستم را کاهش می‌دهد. هنگامی که گونه‌های دیگر از بین می‌روند، سیستم از نظر نشانه‌شناختی ضعیف می‌شود زیرا اطلاعاتی که از طریق آن جریان دارد کاهش می‌یابد و تنوع کمتری پیدا می‌کند. در اینجا از دست دادن آزادی نشانه‌شناختی آشکار است.

²Rhinella marina

استرالیا گنجینه‌ای واقعی مملو از داستان‌هایی در مورد طرقي است که گونه‌های معرفي شده ممکن است عدم تعادل در اکوسیستم‌ها را ایجاد کنند و به کاهش آزادی نشانه شناختی گونه‌ها کمک کنند، از خرگوش‌ها و روباه‌ها، که در قرن نوزدهم معرفي شدند، تا بوته‌های گلدار، خوک‌های وحشی و شتر شکار. اگرچه گونه‌های معرفي شده به شکل نامطلوبی در رسانه‌ها معرفي می‌شوند، به خاطر داشته باشید که آنها اغلب نه تنها برای انسان، بلکه برای سایر گونه‌ها و برای تنوع زیستی نیز مفید هستند. معرفي گونه‌های جدید اغلب تنوع و آزادی نشانه شناختی را در سطح اکوسیستم افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر، گونه‌های مهاجم اغلب بی‌ضرر و در واقع برای تنوع مفید هستند. هیچ‌کس به طور جدی حذف گوسفند از نیوزیلند یا انگور از کیپ غربی را پیشنهاد نمی‌کند، و هرکسی که پیشنهاد ریشه کنی مزارع ذرت آفریقای شرقی و خفه کردن سگ‌های لاپ داگ نیویورک را داشته باشد، با بی‌اعتنایی مواجه می‌شود. در زادگاه من نروژ، شاه‌خرچنگ، مهاجمی که در ابتدا از آب‌های روسیه بود، در نهایت به یک غذای لذیذ تبدیل شد و در حال حاضر ماهی قزل‌آلای کوهان‌دار مهاجم در راه خود به سمت رستوران‌های این کشور است. ممکن است وسوسه‌انگیز باشد که به این نتیجه برسیم که اکوسیستم‌ها همیشه پویا بوده‌اند و هیچ حالت بکر و «اصلي» از شکوه بومی ندارند.

با این وجود، بی‌ثباتی هزینه‌های خود را دارد و هم خرچنگ و هم ماهی آزاد گونه‌های بومی را تهدید می‌کنند. گونه‌های جدید بر روابط در سراسر اکوسیستم تأثیر می‌گذارند، خواه عمداً معرفي شوند یا با آب بالاست کشتی یا در چمدان یک گردشگر وارد شوند. به عنوان یک قاعده کلی، رقابت آزاد به این معنی است که وقتی آب از آسیاب افتاد، تعداد کمتری در زمین بازی باقی بماند. چه انسان‌ها در کوتاه‌مدت از آنها بیازند یا نفع ببرند، گونه‌های معرفي شده اغلب منجر به کاهش تنوع می‌شوند، به شیوه‌ای که شبیه سازوکارهای موجود در اقتصاد لسه‌فر است. این مکتب نظریه اقتصادی که تقریباً همزمان با نظریه تکامل چارلز داروین در نیمه دوم قرن نوزدهم محبوبیت پیدا کرد، ادعا داشت که موضوعی طبیعی و سالم است که افراد کوچک و ضعیف از بین بروند زیرا فاقد رقابت هستند. همه با این دیدگاه موافق نیستند، زیرا با تقویت شرکت‌های بزرگ، تنوع در اقتصاد کاهش می‌یابد و به طور مشابه، تک‌فرهنگ‌ها در کشاورزی، آزادی نشانه‌شناختی کلی اکوسیستم را از طریق کاهش انعطاف‌پذیری کاهش می‌دهند.

گونه‌ها از ابتدای زندگی روی این سیاره مهاجرت کرده‌اند، و فرهنگ‌ها از زمانی که هزاران سال پیش شروع به ایجاد مفاهیم انتزاعی کردیم، تغییر کرده و بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. رشته جغرافیای زیستی به مطالعه پراکندگی و تحرک گونه‌ها با توجه ویژه به مناطق آب و هوایی، جزایر و موانع مانند زنجیره کوه‌ها و دریاهای آزاد می‌پردازد. در جزایر اقیانوسی و قاره‌ای منزوی استرالیا، تکامل می‌تواند مسیرهای منحصر به فردی را طی کند. لاک پشت‌های غول‌پیکر جزایر گالاپاگوس، دودو موریس و مارمولک کومودو که قادر به رشد در قاره‌ای با شکارچیان حریص نیستند، به دلیل رقابت محدود می‌توانند میلیون‌ها سال در جزایر زنده بمانند. چنین جزایری را می‌توان با کشورهای حامی محصولات و صنایع دستی محلی از طریق تعرفه‌ها و قوانین در برابر کالاهای وارداتی مقایسه کرد. در هر دو مورد، موانع جریان آزاد باعث افزایش تنوع و افزایش تعداد گزینه‌های موجود می‌شود.

مقیاس زمانی تاریخ فرهنگی بسیار کوتاه‌تر از تکامل است، اما یک شباهت الگو وجود دارد، و تکثیر فرهنگ‌ها از زمانی که در حدود ۲۰۰۰۰۰ سال پیش که از نظر آناتومیک مدرن شده‌ایم شگفت‌انگیز است - همانطور که نیروهایی که اکنون تهدید به کاهش بسیاری از این تنوع هستند، شگفت‌انگیز است. در نتیجه آزادی نشانه شناختی را کاهش می‌دهد و گزینه‌های ما را به عنوان یک گونه محدود می‌کند.

در جنگل‌های انبوه، نیمه بیابان‌های بایر و دره‌های کوهستانی باریک، اشکال فرهنگی منحصربه‌فرد تکامل یافتند و به لطف ارتباط محدود با جهان خارج، می‌توانستند رشد کنند. در گینه نو؛ جزیره‌ای بزرگ، کوهستانی و جنگلی، احتمالاً از آغاز کشت غلات در هلال حاصلخیز^(۲)، باغبانی انجام می‌شده است. زمانی که اروپایی‌ها کمتر از یک قرن پیش شروع به کاوش در ارتفاعات گینه نو کردند، به نظرشان رسید که گویی زمان برای هزاران سال متوقف شده است. شکار سرهنوز هم رواج داشت، فلزات ناشناخته بودند، و صدها زبان صحبت می‌شد که هیچ‌کدام به نوشتار در نمی‌آمد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که بسیاری از این زبان‌ها با همه زبان‌های دیگر، از جمله زبان‌هایی که در دره بعدی صحبت می‌شوند، ارتباطی ندارند.

در امتداد سواحل شمالی جزیره، جایی که از مدت‌ها قبل با بازرگانان، دزدان دریایی، رانده شدگان و مبلغان مذهبی در ارتباط بود، وضعیت متفاوت بود. بسیاری از ساکنان ساحلی گینه نو به زبان‌های آسترونیزی^۱ صحبت می‌کنند که متعلق به خانواده‌ای است که از ماداگاسکار در غرب تا راپا نوپی در شرق امتداد دارد. اقیانوس همیشه از نظر زیستی و فرهنگی جاده‌ای بوده که جزایر و بنادر چهارراه شلوغ آن بوده است.

این جاده در قرن‌های پس از فتوحات اروپایی که با کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ شروع شد، آسفالت شد و به یک بزرگراه گسترش یافت. روندی که آلفرد کرازبی مورخ در کتاب خود مبادله کلمبیایی^۲ (۱۹۷۲) توصیف کرد، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها را در بر می‌گرفت. مهاجرت آهسته گله‌های گرسنه، قایق‌های طبیعی کاه و چوب رانده شده، و فضولات پرندگان مهاجر دیگر برای گسترش حیوانات و گیاهان در سراسر جهان ضروری نبود. در همان زمان، مهاجرت‌های انسانی از طریق استعمار مهاجران و برده‌داری فرا آتلانتیک بین قاره‌ای شد. دولت‌ها و امپراتوری‌ها نه تنها در بخش‌هایی از جهان، بلکه در سرتاسر سیاره به وجود آمدند و به طور فزاینده‌ای به یکدیگر شباهت داشتند. تا همین اواخر، انتشار گیاهان و حیوانات در سراسر جهان به ندرت به عنوان یک مشکل تلقی می‌شد. باغ‌های گیاه‌شناسی، که بسیاری از آنها در نواحی استوایی واقع شده‌اند، به عنوان تلاش‌های تعمدی برای تسریع در معرفی گیاهان جدید، به ویژه به نفع کشاورزان محلی، ایجاد شدند.

این امر تغییر خواهد کرد، زیرا اثرات مخرب امپریالیسم بوم‌شناختی به طور فزاینده‌ای قابل مشاهده شد. در چند دهه‌ی گذشته، گویی محدودیت سرعت در بزرگراه‌های جهانی لغو شده است. تغییرات در حال حاضر به قدری سریع اتفاق می‌افتد که محققان و حتی روزنامه‌نگاران به سختی می‌توانند این سرعت را حفظ کنند. در کار خود، من اصطلاح «گرمای بیش از حد» را برای توصیف ریتم فزاینده تغییرات از حدود سال ۱۹۹۱

¹Austronesian languages

²The Columbian Exchange

پیشنهاد کرده‌ام. جان مک‌نیل و پیتر انگلک در کتاب شتاب بزرگ^۱ (۲۰۱۶) آنچه را که پس از جنگ جهانی دوم رخ داده است، توصیف می‌کنند. همچنین منطقی است که در مورد شتاب پس از پایان جنگ سرد در حدود سال ۱۹۹۰ صحبت کنیم. در طول سه دهه گذشته، تجارت جهانی سه برابر شده است، گردشگری چهار برابر شده است، و میزان پلاستیک در اقیانوس به علت پنج عامل با تخریب محیط زیست همراه شده، رشد گسترده مصرف و تحرک، و نیز تغییرات آب و هوایی انسانی به عنوان دستاورد متناقض عصر حاضر شناخته شده است.

در دسترس بودن انرژی فراوان و قدرتمند به لطف سوخت‌های فسیلی، از اوایل قرن نوزدهم نعمتی برای بشریت بود، اکنون به سبب آن و دستور العمل ما به فاجعه تبدیل شده است. وابستگی به این منابع انرژی انعطاف پذیری را تا حد زیادی کاهش داده است و تعداد گزینه‌ها را برای انجام کارها به صورت متفاوت محدود کرده است.

چارلز مان، روزنامه‌نگار علمی در کتاب خود در سال ۱۴۹۳ (۲۰۱۱) پیشنهاد کرد که مفهوم آنتروپوسن را با مفهوم «هموژنوسن»^۲ تکمیل کند. کتاب او، با الهام از کرازبی، مبادله کلمبایی، به اثرات تجمعی فتوحات اروپایی، با تأکید ویژه بر تولید غذا می‌پردازد. مان نگران کاهش تنوع زیستی در نتیجه تبادل و رشد جهانی است و هموژنوسن دورانی است که منطبق مزرعه و کارخانه غالب شود. وقتی یک مزرعه نخل روغنی جایگزین جنگل‌های بارانی می‌شود، نه تنها تعداد زیادی از درختان ناپدید می‌شوند، بلکه میکروارگانیسم‌ها، حشرات، پرندگانی که از حشرات تغذیه می‌کردند، هرج و مرج ظاهری گل‌ها، سرخس‌ها، قارچ‌ها و غیره نیز ناپدید می‌شوند. خاک دگرگون می‌شود و کل زیست‌کره ساده و استاندارد می‌شود. مزرعه به جای سازماندهی تنوع، همگنی را تکرار می‌کند.

مزرعه بزرگ و تک‌فرهنگی یک محصول غذایی - فکر کنید ذرت در غرب میانه - مولد است، اما از نظر نشانه‌شناختی ضعیف است. هر فوت مربع یک چیز را می‌گوید، بر خلاف جنگل، که در آن هیچ دو درخت از یک گونه در کنار یکدیگر قرار ندارند. در مطالعه مصرف، همین نکته در مورد همگنی، استانداردسازی و تکرار شباهت توسط جامعه شناس جورج ریتزر^۳ در مکدونالدیزاسیون جامعه^۴ (۱۹۹۳) بیان شد. ریتزر دنیایی از تولید و مصرف را به تصویر می‌کشد که در آن ارتقا، استانداردسازی و ساده‌سازی غالب است. فروشگاه‌های زنجیره‌ای کسب‌وکارهای خانوادگی را از میدان رقابت دور می‌کنند، و مقیاس و معیار در همه جا اعمال می‌شود، زیرا بیشترین سود را برای شرکت‌های بزرگ ایجاد می‌کند. ما ممکن است در مورد نمادهای عصر کنونی مانند مزرعه، کشتی کانتینری، تلفن هوشمند و گسترش زبان‌های بزرگ به قیمت زبان‌های کوچک، دقیقاً در همین راستا فکر کنیم. در همه موارد، ارتباطات بیشتر از نظر کمی صورت می‌گیرد، اما از نظر نشانه‌شناختی ضعیف‌تر است، زیرا همه به طور فزاینده‌ای یک چیز را می‌گویند.

³The Great Acceleration

⁶Homogenocene

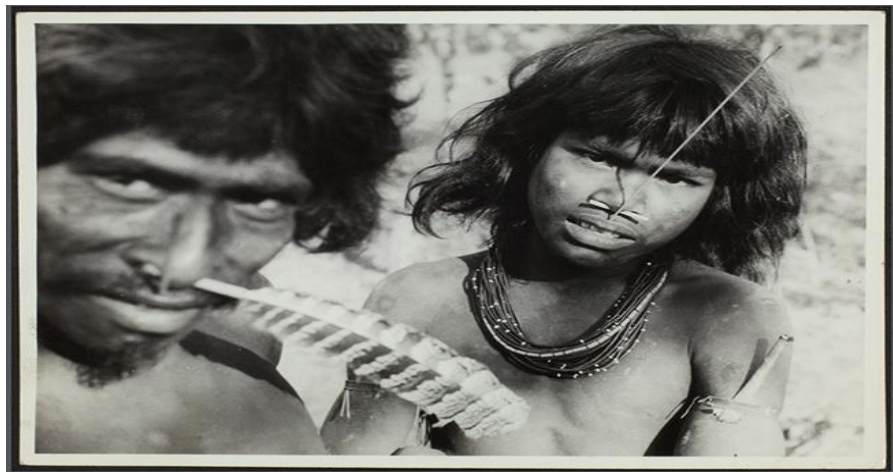
^۲George Ritzer

^۴The McDonaldization of Society

سنجش تنوع در فرهنگ، دشوارتر از اکوسیستم است. محققان مصرف کننده اغلب به این نکته اشاره کرده اند که مصرف کنندگان خلاق و مستقل هستند و استانداردهای ظاهری ممکن است تنوع قابل توجهی را پنهان کند. این یک ایراد بی ربط نیست، اما به سختی می توان انکار کرد که تنوع جدید از نظر کیفی با گذشته متفاوت است. مرگ زبان ممکن است یک شاخص باشد. اکنون در اوایل دهه ۲۰۲۰، ما حدود ۷۰۰۰ زبان در سراسر جهان داریم. زبان شناسان تخمین می زنند که ۹۰ درصد آنها ممکن است تنها در چند دهه از بین بروند. اگر این فرض وجود داشته باشد که هر زبانی بینشی منحصر به فرد از جهان ایجاد می کند «برخی ایده ها را می توان فقط به زبان آلمانی بیان کرد»، همانطور که زمانی به من آموزش داده شد، موردی برای این پیشنهاد وجود دارد که تنوع فرهنگی جهان با یک انقراض دسته جمعی هم تراز با کاهش پیچیدگی زیست کره جهانی مواجه است. جهان از نظر نشانه شناختی فقیرتر می شود. با هر زبان منقرض شده، یک روش منحصر به فرد برای درک جهان ناپدید می شود.

اما آیا اوایل قرن بیست و یکم دورانی نیست که اشکال فرهنگی جدید به دلیل تشدید برخوردهای بین فرهنگی، مهاجرت و جهانی شدن به طور مداوم ایجاد می شود؟

مفهوم «ابر تنوع» توسط استیون ورتوفک، انسان شناس، دقیقاً برای معرفی آن «ابر تنوع» که اکنون به ویژه در چهارراه های فرهنگی شهرهای بزرگ می توان مشاهده کرد، استفاده شد. درست است که هویت های فرهنگی جدید مدام در حال شکل گیری هستند و نه قومیت، نه مذهب و نه جنسیت ثابت و تغییر ناپذیرند، اما به نظر می رسد که همه از یک نوع هستند. ما هویت های فردگرا و مصرف کنندگان وفادار هستیم و آنها در این بازار هویت ها به دنبال جایگزین هایی برای ارائه ی محصولات هستند. افراد ممکن است تمام تلاش خود را برای منحصر به فرد بودن و متفاوت بودن انجام دهند، اما این کار را در یک دستور زبان جهانی برای بیان منحصر به فرد بودن انجام می دهند. همه سعی می کنند به روش های یکسانی منحصر به فرد باشند و با زبان مشترکی مطابقت داشته باشند که تفاوت های فرهنگی را قابل مقایسه می کند.



قبل از هژمونی جهانی هموژنوسن، مردمان مختلف می‌توانستند برای یکدیگر کاملاً غیرقابل درک باشند. در سفرنامه مشهور تریستس تروپیکس (۱۹۵۵)، کلود لوی استروس، انسان شناس، برخورد با بومیان برزیل در دهه ۱۹۳۰ را به گونه‌ای توصیف می‌کند که گویی دیواری شیشه‌ای آنها را از هم جدا می‌کند. آنها می‌توانستند یکدیگر را ملاقات کنند، اما درک متقابل غیرممکن به نظر می‌رسید. این نوع از بیگانگی اکنون توسط دستگاه سنباده‌ی قدرتمند مدرنیته کمرنگ شده است. همانطور که کلیفورد گیرتز^۱، انسان شناس زمانی، در اظهار نظری تند درباره هموار شدن تفاوت‌های فرهنگی گفت: تنوع فرهنگی مطمئناً وجود خواهد داشت – فرانسوی‌ها هرگز کره‌ی شور نمی‌خورند، ولی قبل از آن گفت: «اما روزهای خوش گذشته بیوه سوزی و آدمخواری برای همیشه از بین رفته است.»

آن زمان که یونسکو گزارش تنوع خلاق ما^۲ را در سال ۱۹۹۵ به میان آورد، این تمایز را مشاهده نکرد. نویسندگان، تنوع فرهنگی را جشن گرفتند و در عین حال اخلاق جهانی را ترویج دادند. همه باید تشویق شوند که متفاوت و منحصر به فرد باشند، اما فقط تا جایی که از قوانین تعیین شده پیروی کرده باشند. آنها باید شبیه هم می‌شدند تا منحصر به فرد بودنشان مشروع باشد. صنایع دستی بله شکار سر، نه! به شیوه‌ای شبیه به تنوع فرهنگی جدید، تنوع زیستی در پارک‌های ملی، باغ وحش‌ها و بانک‌های بذر گیاه محافظت می‌شود، اما در خارج از محوطه‌ها، این تمایل مبهم است. از بین رفتن تنوع هم از نظر فرهنگ و هم از نظر زیست‌شناسی غیرقابل انکار است.

آزادی نشانه‌شناختی زمانی کاهش می‌یابد که گزینه‌های موجود کمتر می‌شوند، اثرات بلندمدت به طور بالقوه فاجعه‌بار هستند، زیرا انعطاف‌پذیری لازم برای حل چالش‌های مطرح شده در آنتروپوسن، به ویژه چالش‌های تغییرات آب و هوا و تخریب محیط‌زیست را از دست می‌دهیم.

در کتاب بهار مسکوت اثر ریچل کارسون^۳ آمده است: "در مناطق گسترده‌ای از ایالات متحده، اکنون در بهار خبری از بازگشت پرندگان نیست، و صبح هنگام به طرز عجیبی سکوت برقرار است، جایی که زمانی پر از زیبایی آواز پرندگان بودند." (۱۹۶۲)، این کتاب آغاز جنبش زیست محیطی معاصر بود. و همانطور که پرندگان آوازخوان ناپدید می‌شوند، دانش سنتی نیز ناپدید می‌شود. آمادو هامپاته با^۴، روشنفکر مالیایی، می‌گوید: «وقتی یک بزرگ آفریقایی می‌میرد، گویی کتابخانه‌ای سوخته است.»

با در نظر گرفتن اثرات جهانی شدن که به سمت همگن‌سازی، ساده‌سازی و استانداردسازی حرکت می‌کند، اکنون می‌توان اذعان کرد که سیر تکاملی به سمت آزادی نشانه‌شناختی به شکل معکوس طی می‌شود. هافمایر در گزارش خود از افزایش آزادی نشانه‌شناختی، به پنج انقراض دسته جمعی قبلی در تاریخ تکامل که منجر به کاهش موقت آزادی نشانه‌شناختی شد اشاره نکرد، اما با این حال استدلال او بحث مهمی است. همانطور که من استدلال کردم، می‌توان آن را در تاریخ فرهنگی بشریت نیز به کار برد. از زمان

¹Clifford Geertz

^۲Our Creative Diversity

^۳ Silent Spring by Rachel Carson

^۴Amadou Hampâté Bâ

پیدایش هومو ساپینس^۱ در آفریقا در حدود ۳۰۰۰۰۰ سال پیش، گروه‌ها در همه زیست‌بوم‌ها به جز قطب جنوب منشعب شده، متنوع شده‌اند، با آنها سازگار شده و توسعه داده‌اند. هزاران زبان دوسویه نامفهوم، ادیان و آداب و رسوم منحصر به فرد، نظام‌های خویشاوندی، کیهان‌شناسی و شیوه‌های اقتصادی، دنیایی از تفاوت‌ها را به سرعت در حال رشد ایجاد کردند. اکنون، در نتیجه فعالیت‌های دیوانه‌وار انسان در سراسر سیاره، کاهش چشمگیری در آزادی نشانه شناختی، از دست دادن انعطاف‌پذیری و گزینه‌ها وجود دارد. این به معنای یک تغییر چشمگیر است و ما ممکن است قبلاً یک نقطه اوج را پشت سر گذاشته باشیم.

امروزه یک چالش عظیم عبارت است از جستجو برای یافتن راه‌هایی برای توقف حرکت و یا دور شدن از دنیایی با تفاوت‌های زیاد به سوی دنیایی که تنها شامل چند نفر می‌شود، دفاع از تنوع زیستی و تنوع فرهنگی دو روی یک سکه را شکل می‌دهند. تا به امروز، منتقدان که اثرات منفی جهانی شدن را متذکر می‌شوند معمولاً بر نابرابری، تغییرات آب و هوا و آسیب‌های زیست‌محیطی، یا به حاشیه رانده‌شدگان گروه‌های آسیب‌پذیر مانند مهاجران، پناهندگان و مردم بومی متمرکز بوده‌اند. اکنون زمان آن فرا رسیده است که وضعیت جهانی را از دریچه‌ای ببینیم که ما را قادر می‌سازد تا تمام اثرات مخرب جهانی‌سازی را به صورت نخ‌هایی از یک پارچه مشترک ببینیم. جهانی شدن معاصر، بولدوزری سریع در جهت تخریب جنگل‌های بارانی، تبدیل مردمان قبیله‌ای به زاغه‌نشینان شهری، ساده‌سازی اکوسیستم‌ها و محو معیشت و زندگی سنتی است. از دست دادن آزادی نشانه‌شناختی، دنیایی فقیرتر با زینتی کاهش یافته ایجاد می‌کند، اما به طور جدی‌تر، منجر به فاجعه زیست‌محیطی و کاهش گزینه‌های موجود برای بشریت می‌شود. یک شعار معقول برای تتمه این قرن می‌تواند TAMA^۲ باشد: جایگزین‌های فراوانی وجود دارد. این جایگزین‌ها، از جنگل‌های بارانی گرفته تا زبان‌های کوچک، از شیوه‌های کشاورزی سنتی گرفته تا اکوسیستم‌های جزیره‌ای، نیاز فوری به حمایت ما دارند.

^۱Homo sapiens

^۲there are many alternatives

به معنی: جایگزین‌ها فراوانند.

۱. توماس هایلند اریکسون استاد مردم‌شناسی اجتماعی در دانشگاه اولسو و مولف چندین کتاب از جمله کتاب آخر او بومتاون (۲۰۱۸) و منتخب آثار یادگرفتن از بومیان شمالی است

۲. هلال حاصلخیز، نام بخش تاریخی از خاورمیانه و دربرگیرنده‌ی بخش‌های خاوری دریای مدیترانه، میانرودان و مصر باستان است.

منبع: